



گر دآوری: حمیده سوانی امیر خیز
تصویرگر: سمیرا حسینی

لطیفه



خانم معلّم: خب بچه‌ها، درس دیروز ما در مورد کلماتی بود که با «ها» جمع بسته نمی شدند. کسی می تواند یک مثال بزند؟
دانش آموز: خانم اجازه: «اژدها».
خانم معلّم: چرا اژدها جمع بسته نمی شود؟
چون هیچ کس نمی تواند بیش تر از یک اژدها را در یک جا جمع کند.

احمد عربلو

تصویرگر: سام سلماسی



مرد وقتی جلوی نانوائی رسید، هیچ کس نبود.
نانوائی خلوت خلوت بود. به نانو گفت:
«بی زحمت دو تا نان بدهید.»
شاگرد نانوائی پسرک بازیگوشی بود. خواست
سربه سر مرد بگذارد. گفت: «آقای محترم، برو ته
صف بایست.»
مرد تعجب کرد. نگاهی به دور و برش انداخت
و گفت: «صف؟ کدام صف؟ من که صفی
نمی بینم.»

اولی: ماشین لباس شویی ما هوشمند است؛ چون دکمه‌ای دارد که وقتی می‌زنیم ویروس‌های روی لباس را از بین می‌برد.
دومی: ماشین لباس شویی ما هم خیلی باهوش و زرنگ است. کاری به این ندارد لباسی که در آن می‌اندازیم چه رنگی است. هر بار یک رنگ جدید به ما تحویل می‌دهد.



اولی: ببینم تو میوه‌های کدام فصل را بیش‌تر از همه دوست داری؟
دومی: تابستان.
اولی: حتما چون خوش آب و رنگ هستند، نه؟
دومی: نه، چون هیچ آلو و شفتالو و زردآلو و آلبالویی نیاز به پوست‌کندن ندارد.



شاگرد نانوايي که سادگي مرد را ديد گفت:
«ای بابا، این همه آدم در صف ایستاده‌اند.
نمی‌بینی؟ برو ته صف بایست تا نوبت برسد.»
مرد هر چه گفت شاگرد نانوايي حرف
خودش را زد. مرد عصبانی شد. در نانوايي
را محکم به هم زد. شیشه‌ی در خرد شد
و ریخت.



نانوا و شاگردش با وحشت بیرون دویدند. نانوا فریاد زد: «مرد حسابی، این چه کاری بود که کردی؟»
مرد در حالی که دست به سینه ایستاده بود، با خونسردی گفت: «ای بابا، این همه آدم این جا ایستاده. چرا یقه‌ی من را می‌گیرید؟»



* لطیفه‌های بیش‌تر را این‌جا بخوان.